# تغیرات اجتماعی و شکل‌گیری گروه‌های نوین دانشجویی

ادامه از صفحه ۶

تکنوکرات‌ها به رهبری رفسنجانی و محافظه‌کاران به رهبری ناطق نوری افزایش یافت.

محافظه‌کاران که می‌دیدند اصلاحات رفسنجانی نه تنها جناح اصول‌گرا را از صحنه حذف می‌کند بلکه منافع بازار را نیز به خطر می‌اندازد (به طور مثال طرح ایجاد فروشگاه‌های زنجیره‌ای و رشد صنایع داخلی) دولت هاشمی رفسنجانی را تحت فشار قرار دادند. در شهریور ۱۳۷۱ نیز آیت‌الله خامنه‌ای مبارز، با تهاجم فرهنگی غرب را اعلام کرد. هاشمی رفسنجانی چنان که شیوه وی است در برابر محافظه‌کاران کوتاه آمد.

محافظه‌کاران با نفی و تقبیح مدیریت علمی، بر مدیریت فقهی به عنوان مشخصه اصلی نظام اسلامی تاکید می‌کردند و طرفداران مدیریت علمی را به ارزش‌ستیزی در عرصه مدیریت کشور بسه ویژه در دانشگاه‌ها مهم می‌کردند. رفسنجانی ناچار شد بسیاری از اساتید معتبر را که پست‌های بالای مدیریتی در دانشگاه‌ها دست یافته بودند، به سرعت عزل و حتی برخی از آن‌ها را از ادامه تدریس در دانشگاه نیز محروم و اخراج نماید. بدین ترتیب، قشر عظیمی از دانشجویان علاقه‌مند به فضای باز علمی در دانشگاه‌ها که امید می‌رفت به صف هواداران رفسنجانی بپیوندند به مخالفان وی تبدیل شدند.

محافظه‌کاران و تکنوکرات‌ها کوشیدند تا تشکل‌هایی را در دانشگاه‌ها به وجود آورند که در مقابل «تحکیم وحدت» ایستاده و از منافع آن‌ها حمایت نمایند. نتیجه آن شد که جامعه اسلامی دانشجویان، انجمن اسلامی دانشجویی و بسیج دانشجویی به وجود آمد.

در اوایل دهه ۱۳۷۰ ما با چهار جریان دانشجویی که امکان فعالیت رسمی در چارچوب ظرفیت سیاسی نظام را دارند مواجهیم:

۱ – انجمن‌های اسلامی دانشجویان؛
۲ – انجمن‌های اسلامی دانشجویی؛
۳ – جامعه اسلامی دانشجویان؛
۴ – بسیج دانشجویی.

**انجمن‌های اسلامی دانشجویان**

این انجمن‌ها در دهه‌ی هفتاد، دو تحول داشتند:

۱ – نزدیک‌شدن به جریان روشنفکری دینی و پی‌گیری جدی‌تر مباحث نظری در این قلمرو؛
۲ – تبدیل‌شدن به بخشی از جناح اقلیت سیاسی هوا، با نیروهها معروف به طیف خط امام.

نتیجه این دو تحول قائل‌شدن به آزادی‌ها و حقوق فردی توسط انجمن‌های اسلامی شد. انجمن‌ها در انتخابات دوره چهارم مجلس شرکت فعال نداشته و از نقض حقوق فردی افراد تحصن‌طلبی و نظارت استصوابی انتقادکردند. به همین دلیل انجمن‌ها مورد تعرض گروه‌های شبه‌نظامی که به طور تاکتیکی از جانب جناح اکثریت مجلس حمایت می‌شوند قرار گرفتند.

البته دفاع انجمن‌ها از حقوق فردی و آزادی بیان نه برای تمامی آحاد جامعه بلکه برای جناح خودشان بود و در تمامی سال‌های این مقطع هرگز از قدرت‌گیری تشکل‌های مستقل دانشجویی دفاع نکردند. شعارهای محور انجمن‌ها در این دوره، مخالفت با ارتباط آمریکا، حمایت از مستضعفین و حاکمیت قانون است.

اتحادیه انجمن‌های اسلامی دانشجویان (دفتر تحکیم وحدت) خود را به عنوان ستاد رهبری جنبش دانشجویی تلقی کرده و می‌کنند. آن‌ها و سازمان‌های موتلف آن‌ها نظیر سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی، دیگر گرایش‌های موجود در دانشجویان را منحرف و منحجر می‌خواندند تا امکان انحصار فراهم شود.

در مجموع انجمن‌های مذکور به علت خارج شدن از حاکمیت به بازسازی خود می‌پردازند. هرچند که این بازسازی به نفی کامل انحصارگرایی در حیطه دانشجویی منجر نمی‌شود.

جامعه اسلامی دانشجویان پس از سال ۶۷ که اختلاف جناح‌ها تشدید شد بسیاری از جناح‌ها و افراد مطرح ساختند که دانشگاه، نباید در انحصار یک گروه دانشجویی باشد. جناح روحانیت مبارز و تشکل‌های همسو به همراهی مصلحت‌گرایان که در سال‌های آغازین دهه هفتاد خود را در آستانه کسب قدرت می‌دیدند به ایجاد جامعه اسلامی دانشجویان به عنوان گرو، وابسته دانشجویی خویش اقدام می‌کنند. از آغاز روزنامه رسالت، روزنامه این جناح مبلغ چنین تشکلی بود و خود آن گرو نیز به صراحت اعلام می‌کرد که دانشجویان باید برای فعالیت سیاسی به جناح‌های بیرون از دانشگاه وابسته باشند. البته این وابستگی به گروه‌های بیرون از دانشگاه، تنها بر گرو، هم‌پیمان صادق بود و در مورد دیگر گروه‌ها همواره اعلام می‌شد که آن‌ها نباید به سازمان‌های بیرون از دانشگاه وابسته باشند. جامعه اسلامی دانشجویان نه از بطن دانشجویان بلکه بسا دستور جناحی خاص از قدرت‌مندان کشور شکل گرفت. جواد لاریجانی در جمع این گرو، در مورد نوع فعالیت سیاسی آنان می‌گوید «دانشجویان باید دانشگاه، سیاسی باشند ولی نه به معنای سیاست حرفه‌ای بلکه سیاست بر اساس وظیفه که اگر حرفه‌ای باشند دانشجو یا نباید پوستر بچسباند، یا مقاله بنویسد یا در تظاهرات شرکت کند و یا جلسه بگذارد. دانشجو اگر بخواهد سیاسی باشد باید جایگاه خود را در نظام تبیین کند. مشروعیت نظام را بشناسد. رهبری نظام و خط رهبری را بشناسد. تولی و تبری را بر اساس معنویت تنظیم کند و کار خود را در امر حکومت مشخص کند» (رسالت، ش. ۲۳۸ ص۶).

جامعه اسلامی دانشجویان در طول عمر کوتاه خود فقط به هنگام انتخابات و صرفا به عنوان یک تمام در مسایل دانشجویی حضور فعالی نداشته است.

**انجمن‌های اسلامی دانشجویی**

انجمن‌های اسلامی دانشجویی که پس از درگذشت آیت‌الله خمینی نضج می‌گیرند از ولایت مطلقه رهبری با عنوان امام خامنه‌ای دفاع می‌کنند. آن‌ها معتقد بودند هر گرو، با فردی که از ولایت مطلقه رهبری دفاع نکند و او را مرجع اعظم تشنناسد باید مورد تاخت و تاز قرار گیرد (ویژه‌نامه پیام دانشجوی بسیجی، ۲۳ اسفند ۱۳۷۳، ص۳) آن‌ها عنوان «سیاسی‌کاری» را در برابر «کار سیاسی» در دانشگاه را اختراع کردند تا آسدک دانشجویانی که اطاعت تام و تمام از مدیریت جدید وزارت علوم نداشتند، تا حد ممکن تضعیف شوند.

اتحادیه انجمن‌های اسلامی دانشجویی از نفی لیبرال‌ها به واسطه مغایر دین خواندن حرکت‌های خشن، نفی اساتید آلوده، و بی‌دین، ساکت‌نشستن بسیجیان در برابر لیبرال‌ها و فساد تهدید به اقدام مقتضی توسط تشکل‌های اسلامی در برابر ترویج‌کنندگان ابتذال، پشتیبانی از اخراج یک رئیس دانشکده به واسطه بی‌اعتنایی به شئونات ولی فقیه، دفاع از رفتار غیرقانونی گروهایی که برای تحقق اهداف ارزش‌های دینی اقدام می‌کنند آغاز می‌کند.

اتحادیه فوق طی سال‌های ۷۳ – ۶۸ از صدافتان سیاست‌های هاشمی رفسنجانی بود اما در سال ۷۳ و در شماره ۲۰ نشریه پیام دانشجو از هاشمی رفسنجانی انتقادکرد.

**بسیج دانشجویی**

در دهه هفتاد و با فاصله‌گیری بیش‌تر دانشجویان از ایدئولوژی نظام سیاسی و فعال‌ترشدن روشنفکرانی که اصرار داشتند تا خود را روشنفکران دینی بنامند. در دانشگاه‌ها، دستگاه‌های ایدئولوژیک نظام سیاسی احساس کردند که باید با اتکا به دانشجویان رزمنده و سهمیه‌ای فعال شوند. نهاد قانونی مناسب برای این کار بسیج بود. چون بسیج می‌تواند در همه سازمان‌ها پایگاه داشته باشد. مجلس پنجم طی مصوبه‌ای پای نیروهای نظامی را نیز به دانشگاه وارد کرد، لذا بسیجیان غیردانشجو نیز می‌توانستند در بسیج دانشجویی فعالیت نمایند.

نیروهای تمامیت‌طلب در پی آن بودند که با تکیه بر مشروعیت برخی نهادها، از سطح مشارکت سیاسی دانشجویان بکاهند، سطح تساهل و تفکر نقادی را در دانشگاه کاهش دهند. از جریان آزاد اطلاعات در دانشگاه، جلوگیری کنند و تنها تیپ ایده‌آل خود برای انسان را به عنوان تنها موجود ذی‌حق (خود وی و شهروند درجه اول) در دانشگاه معرفی کنند.

مسجد محمدی دانشجویانی را که در قالب تشکل‌های فوق جای نمی‌گرفتند به دو دسته اصلی تقسیم می‌کند:

۱ – بخش زیادی از دانشجویان که اصطلاحا خنثی، بی‌طرف و درس‌خوان نامیده می‌شوند. نه در سیاست‌های موجود مشارکت دارند و نه احساس مشارکت می‌کنند. نگرش‌های این گروه در برخورد با مسایل عمدتا مبتنی بر اصل همه یا هیچ و رفتار آنان سکوت یا نفی آشوبگرانه است.

۲ – گرو، دوم دانشجویان به اصطلاح بی‌خط فعال از نظر فکری هستند. این گروه که عمدتا به روشنفکران منفک از نظام جمهوری اسلامی گرایش داشته‌اند و نیروهایی تازه‌کار و هوادار تا افرادی را که به طور اندام‌وار با محافل روشنفکری لائیک و گاه، دینی ارتباط داشته‌اند در بر می‌گیرد. بیش‌تر در خویش فرو رفته‌اند. این گرو، چشم به رهایی داشته ولی از سیاست نیز بیزار بوده‌اند. در میان این گروه، گرایش دوباره به آثار هدایت و ادبیات شکست بعد از دوره کودتا دوباره باب می‌شود. تیما، شاملو و فروغ دوباره در میان گروهی از دانشجویان رونق می‌یابند. سهراب سپهری که سیاست‌گریز است بیش‌ترین توجه را به خود برمی‌انگیزد. در کنار این ادبیات سیاست‌گریز، در دهه شصت ادبیات سیاسی ضدتوتالیتری نیز در میان این گروه از دانشجویان رواج و گسترش می‌یابد. جوانان سیاسی رو کرده، و به رمان و ادبیات آمال و آرزوهای خود را در آثار میلان کوندرا، اشپیر، جورج اورول و گـاوینولدا مـی‌یابند. این گـروه، پتانسیل فکری سیاسی‌شدن را دارا هستند ولی نه در قالب جریان اسلامی، حتی اگر شکل نقادی یا اپوزیسیون داشته باشد.

البته مجید مجیدی به خاطر تعلق خـاطری کـه بـه انجمن‌های اسلامی دانشجویان دارد نمی‌تواند پدیده جنبش دانشجویی را به طور همه‌جانبه ارزیابی نماید. بنابراین، تحلیل نادرستی از خود عرضه ارایه می‌کند.

واقعیت این است که در نیمه نخست دهه ۷۰ با گسترش کمی دانشجویان تغیراتی در رفتارهای سیاسی دانشجویان پدید می‌آید که در نهایت در دوم خرداد به تحولی کیفی مبدل می‌گردد. در این‌جا ما به ذکر دو مورد خاص می‌پردازیم. در سال ۱۳۶۹ در دانشگاه صنعتی شریف «دفتر مطالعات فرهنگی» تشکیل شد. این تشکل توسط خود دانشجویان و به صورت مستقل اداره می‌شد و به مباحث نظری توجه خاصی داشت. با وجود گذشت ۱۰ سال این تشکل همچنان پایدار است و در طول این سال‌ها جلسات بحث فرهنگی، اجتماعی و سیاسی رابه صورت هفتگی اجرا می‌نمود. این دفتر مجوز انتشار نشریه‌ای رسمی را با عنوان نامه فرهنگی شریف از وزارت ارشاد اخذ کرده که سه شماره آن در سال‌های ۷۴ و ۷۵ چاپ و به صورت سراسری منتشر گردید. دفتر مطالعات در سال ۷۳ سمیناری را با عنوان «سئوالات اسسی جامعه ما» برگزار کرد که کلیه مراحل طراحی و اجرای آن را دانشجویان به عهده داشتند که در زمان برگزاری خود نمونه درخشانی از برگزاری سمینار علمی با عنوان جستجایی بود. هم‌چنین در سال ۷۴ تعدادی از دانشجویان همین دانشگاه که در بسیاری از فعالیت‌های فرهنگی دانشگاه، حضور فعالی داشتند نشریه «نقطه سرخط» را راه‌اندازی کردند که تا بهار ۷۹، ۲۵۰ شماره از آن منتشر شد. این نشریه دارای بخش‌های مختلف سیاسی، فرهنگی، اجتماعی، ادبی و هنری بود (دفتر مطالعات و برنامه‌ریزی فرهنگی و اجتماعی وزارت علوم. مطالعات کاربردی یک – ص ۹ – ۳۸) دفتر مزبور با راه‌اندازی و گسترش کتابخانه دانشجویی، اتاق نشریات و روزنامه‌ها و بحث‌های رو در روی سیاسی به رشد و آگاهی‌های سیاسی و اجتماعی دانشجویان کمک شایانی نمود.

مورد دیگر شکل‌گیری «جامعه مستقل دانشجویی» در دانشگاه پلی‌تکنیک در سال ۷۵ بود. این تشکل تاکید می‌نمود که از کلیه جناح‌های حکومتی مستقل است. «هم‌گاری» نشریه‌ای بود که مواضع آن‌ها را روشن می‌ساخت. از جمله اقدامات آن‌ها می‌توان به تشکیل جلسات بحث و گفتگوی سیاسی، کمانون‌های ادبی و هنری و «گروه کوه» اشاره داشت. در بسرنامه‌های گروه، کوه آن‌ها تعداد گسترده‌ای از دانشجویان شرکت داشته با خواندن سرودهای عمدتا سیاسی و بحث‌ها و گفتگوهای روز به ارتقای آگاهی سیاسی و علائق سیاسی آن‌ها منجر می‌شد. آن‌ها تریبون‌های آزاد، مراسم سخنرانی سیاسی و مراسم بزرگداشت ادبی بسر پا داشتند و در نشریات خود آیین‌نامه تشکل‌های دانشجویی و انقلاب فرهنگی را به نقد کشیدند. (رجوع شود به نشریات «هم‌گاری» ارگان این تشکل) این تشکل پس از وقایع ۱۸ تیر ۷۸ و پس از بازگشایی دانشگاه‌ها در مهر ۷۸ از هم‌پاشید، شد.

در کنار این دو مورد خاص در نیمه نخست دهه ۷۰ مشاهده شکل‌گیری گروه‌های مطالعاتی در میان دانشجویان هستیم. گروه‌های دوستجمعی مستقل که منجر به ارتقای آگاهی‌های سیاسی و فرهنگی دانشجویان می‌گردید اجرا می‌شد. بـا دعوت از سخنرانان مختلف نظیر دکتر سروش و افراد نزدیک به نهضت آزادی و جبهه ملی، فضا برای تغییر فراهم می‌شد. اما فقدان تشکل مستقل سیاسی در دانشگاه‌ها باعث گردیده که انجمن‌های اسلامی دانشجویان کانونی برای مخالفت با حکومت مطلقه گردد که تیلور آن در رای دوم خرداد ۷۶ بود.

اما پیش از آن که به بررسی دوم خرداد بپردازیم باید به گسترش آموزش عالی غیردولتی و غیرانتفاعی بپردازیم. تعداد دانشجویان دانشگاه آزاد اسلامی از ۱۶-۷۲۴ نفر در سال تحصیلی ۶۹ – ۶۸ به ۶۱۳۴۶۸ نفر در سال تحصیلی ۷۶ – ۷۵ افزایش یافت. اما این توسعه عظیم دانشجو تساهلات سیاسی دوم خرداد هیچ‌گونه کمنش سیاسی نداشت. محمدی علی غیرسیاسی‌شدن دانشجویان دانشگاه آزاد را چنین ذکر می‌کند:

۱ – دانشجویان دانشگاه آزاد احساس می‌کنند که به دلیل پرداخت هزینه آموزش، کاری به جز آموزش در محیط دانشگاه ندارند.

۲ – درس‌خواندن کار اصلی بسیاری از دانشجویان این دانشگاه نیست به همین دلیل از اوقات فراغت دانشجویان دانشگاه‌های دولتی که زمینه فکر و عمل سیاسی را فراهم می‌آورد محرومند.

۳ – دانشجوی دانشگاه آزاد عمدتا به طبقاتی تعلق دارد که با انقلاب و تبعات سیاسی آن درگیری چندانی ندارند.

۴ – برخی از مردودین گزینش‌های دانشگاه‌های دولتی در دانشگاه آزاد پذیرفته می‌شده‌اند.

۵ – دانشگاه آزاد به دلیل بی‌ریشه‌بودن در سنت دانشگاهی، سنت سیاسی دانشجویی و سابقه‌ای از این حیث پشت سر ندارد.

۶ – دانشجویان دانشگاه آزاد در مراکز دانشجویی مثل خوابگاه‌ها تمرکز ندارند. این گونه فضاها امکان مصافحه و گفتگو را در ساعات غیردرسی فراهم می‌آورند.

۷ – دانشگاه آزاد توسط نیروهای سنتگرا اداره می‌شود. در هیات امنای آن جمعیت موتلفه غلبه دارند و رئیس آن نیز از اعضای این هیات است و طبیعی است که آن‌ها به نیروهای سیاسی دانشجویی که عمدتا با سنتگرایی مخالف است اجازه و امکان فعالیت نمی‌دهند.

به گمان ما در کنار عوامل فوق بـاید بـر نقـدان سنت‌های مبارزاتی به دلیل نوپابودن دانشگاه آزاد و تعلقات طبقاتی دانشجویان نیز اشاره نمود. هم‌چنین است بر سخت‌گیری‌های شدید مسئولان دانشگاه. آن‌ها طرح جداسازی مراکز دانشگاهی و کلاس‌ها را آغاز کردند حتی در برخی نقاط این جداسازی به راه‌بله‌ها و نیمکت‌های محیط دانشگاه تسری می‌یابد. بر دانشجویان فشار اراده می‌شد و به مباحث نظری توجه خاصی داشت. با وجود گذشت ۱۰ سال این تشکل همچنان پایدار است و در طول این سال‌ها جلسات بحث فرهنگی، اجتماعی و سیاسی رابه صورت هفتگی اجرا می‌نمود. این دفتر مجوز انتشار نشریه‌ای رسمی را با عنوان نامه فرهنگی شریف از وزارت ارشاد اخذ

# زمانی که هیچکس آرزو نداشت سر و کارش با محمدی گیلانی بیافتد

**حمید فرخنده**

اخیرا هاشم آقاجری نامه‌ای خطاب به محمد محمدی گیلانی رئیس دیوان عالی کشور فرستاده و ضمن توضیح اینکه چرا در مورد حکم صادره علیه خودش تقاضای فرجام نکرده است از آقای محمدی گیلانی رئیس دیوان عالی کشور که ظاهرا فرد مستقلی است و به هیچ یک از جناح‌های سیاسی کشور وابستگی ندارد، خواسته است که او پرونده‌اش را رسیدگی و اتهامات سنگینی که به او نسبت داده شده است را مورد بازبینی قرار دهد.

اینکه هماشم آقاجری محمدی گیلانی را بعنوان شخص و نه ریاست دیوان عالی کشور واسطه بین خود و نظام کرده است. گذشته از ملاحظات سیاسی آقاجری و سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی، می‌تواند حکایت از حداقلی تغییر و تعدیل در مواضع و دیدگاههای آقای محمدی گیلانی نسبت به زمانی که ایشان حاکم شرع دادگاه انقلاب اسلامی مرکز بود، باشد.

این نامه مرا بیاد زمانی انداخت که آقای گیلانی بعنوان قاضی‌القضات دادگاه انقلاب اسلامی تهران یکی از اضلاع مثلث شکنجه و اعدام در زندان اوین را تشکیل می‌داد که دو ضلع دیگرش آقای اسدالله لاجوردی «دادستان انقلاب اسلامی مرکز و رئیس زندان اوین و آقای سید حسین موسوی تبریزی «دادستان کل انقلاب در سالهای دهه شصت بودند. از این سه نفرکه هسته اصلی ماشین اعدام‌های تاریخی در ایران دهه شصت بودند، اسدالله لاجوردی توسط مجاهدین ترور شد، آقای محمدی گیلانی علیرغم تصدی ریاست دیوان عالی کشور عملا به حاشیه رانده شده و یا خود از جمله به دلیل بیماری به حاشیه صحنه سیاسی کشور رفته است و بالاخره آقای موسوی تبریزی امروز در صف اصلاح‌طلبان است.

شخصا نه خواستار ترور و یا صدور حکم اعدام برای کسانی هستم که هزاران جوان و نوجوان ایرانی را در میادین اعدام اوین و صدها زندان و بازداشتگاه مخفی و علنی در گوشه و کنار کشور به جوخه‌های اعدام سپردند و نه بر این نظرم که می‌بایست گذشته افراد را چماقی کرد برای مخالفت و جلوگیری یا تخطئه مواضع سیاسی آز ادیخواهانه و مردم‌سالارانه امروز آنها. اما مانند میلیونها ایرانی امیدوارم که در فردای برقراری حکومت قانون در ایران کمیته‌ای حقیقت‌یاب تشکیل شود تا پرونده کسانی که در این سیاهکاری‌ها دست داشتند و تاریخ شب‌های سیاه و خونین اوین را آفریدند در دادگاههائی که بر اساس موازین حقوق بشر تشکیل می‌شود را مورد بررسی قرار دهد. و چنین دادگاهی طبیعتا نه برای انتقام‌گیری که برای کنکاش چرائی و جلوگیری از تکرار چنین فجایعی در ایران ما و ادای احترام به خانواده قربانیان و گرامی‌داشت یاد آنان است.

آری امروز هاشم آقاجری از دست مصباح یزدی‌ها، جنتی‌ها و قاضی دادگاهش به آقای گیلانی پناه می‌برد اما در سالهای اولیه دهه شصت آنها که گذارش به اوین افتاده است و جان یا نیمه جان خود را سالم از آنجا بدر برده‌اند، گذشته از یادآوری اعدامهای شبانه یا بعضا روزانه و شمارش تعداد تیرهای خلاص، اتاقهای مملو از زندانی و یا ساعتها انتظار در راهروهای دادگاه با چشمان بسته برای بازجوئی با تکه‌ای نان و پنیر و چاشنی قرباغه‌های ضجه و التماس، بیاد می‌آورند. وحشت زندانیان از محاکمه‌شدن در شعبه یک دادگاه اوین را، چرا که آقای گیلانی ضمن داشتن سمت حاکم شرع دادگاه انقلاب اسلامی مرکز، خود شخصا ریاست شعبه یک این دادگاه را نیز بر عهده داشت. در آن ماههای بعد از ۳۰ خرداد شصت که گاهی اوقات دستگیرشدگان از در فاصله کمتر از ۲۴ ساعت محاکمه و اعدام می‌کردند، در اوین گفته می‌شد که آقای گیلانی حکم اعدام پسر خودش را صادر کرده است. مصاحبه‌های او که در کمال آرامش و با طمانینه در جلو دوربین دستی بر محاسن خود می‌کشید و از حکم اعدام محارب و مفسدفی‌الارض می‌گفت، در فـواصد اجتماعی اجرای حکم قصاص صحبت می‌کرد و یا بعد از بحثی شیرین از چگونگی اثبات ارتداد و لزوم اعدام مرتد سخن می‌راند را برای زندانیان پخش می‌کردند و مو بر تن زندانی سـیخ می‌شد. بخصوص اگـر رسیدگی بـه پرونده‌اش به شعبه یک دادگاه انقلاب اسلامی مرکز سپرده شده بود. کابوس روبروشدن با آقای محمدی گیلانی خواب را از چشم زندانی می‌ربود. بخصوص از آنجا که شایع بود که اگر چشم محاکمه‌شونده به چشم آقای گیلانی بیافتد، حکمش حتما اعدام خواهد بود. چرا که می‌گفتند اگر زندانی سر بلند کند و چشمش به چشم ایشان بیافتد آقای گیلانی این را به علامت گستاخی زندانی می‌گذارد و به او حکم اعـدام مـی‌دهد. تمام سعی زندانی بر این بود که حال کـه رو در روشدن با او گـریزناپذیر است از چشمان او پرهیز کند. باشد که آقای محمد محمدی گیلانی که در سالهای شصت «بسم‌الله قاسم‌الجبارین» را بیشتر از «بسم‌الله‌الرحمن رحیم» دوست داشت از آن قدرت قضاوت عادلانه‌ای که هاشم آقاجری می‌گوید برخوردار باشد.

**برگرفته از نشریه اینترنتی اخبار روز**

شکل‌گیری نوع دیگری از موسسات آموزش عالی اشاره کنیم و آن موسسات غیرانتفاعی نوع اول و دوم هستند.

این موسسات پس از سال‌های ۲ – ۷۱ رشد کردند اما از نظر قـانونی شکل‌گیری‌شان بـه سـال ۶۴ برمی‌گردد. در صفر ۱۳۶۴ شورای عـالی انقلاب فرهنگی آیین‌نامه‌ای را در ۱۷ مـاده جهت «بسیج امکانات مملکت درگستـرش آموزش عـالی کشـور» تصویب کرد. قرار شد وزرات فرهنگ و آموزش عالی با استناد به این آیین‌نامه مـوسسات آمـوزش عـالی غیرانتفاعی غیردولتی نوع اول و دوم تـاسیس کـند. موسسات نوع اول موسـاتی بودند که از هر جهت ملزم به رعایت تمام ضوابط و مقررات آموزش عالی بودند و مثل دانشگـاه‌های دولتی از طـریق کـنکور سراسری دانشجو می‌پذیرفتند و به فـارغ‌التحصیلان مدرک رسمی می‌دادند. موسسات نوع دوم به منظور اجرای دوره‌های آزاد و کـوتاه‌مدت ایـجاد شـدند و دانشجویان به طور رسمی و از طریق کنکور پذیرفته نمی‌شدند و لزوما دوره‌ای رسمی را نمی‌گذرانـدند. تا سال‌های ۲ – ۱۳۷۱ هیچ موسسه‌ای از این دست (به استثنای موسسات آموزش عالی مفید و فاطمیه در قم) موفق نشد به مرحله تاسیس و فعالیت برسد. بنابراین، شورای عالی انقلاب فرهنگی مصوبه‌ای را در صرداد ۷۳ تصویب کرد که طبق آن اختیاراتـی بـرای وزارت فرهنگ و آموزش عالی تصویب نمود تا موانع بسط و گسترش این موسسات را از بین ببرد (لوح. ش ۳).

دانشجویان این موسسات که در مجموع از وضعیت دانش و آگـاهی‌های سیـاسی، اجـتماعی و فـرهنگی پایین‌تری حتی از دانشجویان دانشگاه آزاد برخوردار بودند هیچ‌گونه تحرک سیاسی نداشتند مگر اعـتراض دانشجویان دختر فاطمیه در قم آن هم در دوران پس از دوم خرداد ۷۶. تعداد دانشجویان غیرانتفاعی نوع دوم می‌رسید.

نیل اسلمر عواملی را ذکـر مـی‌کند کـه موجب پیدایش جنبش‌های اجتماعی می‌شوند. موجب تنش و کشمکش میان طبقات و گروه‌های اجتماعی گـردد. محرومیت‌های عینی اقتصادی، سیاسی و اجتماعی در توعی ایدئولوژی متبلور شود و ایـدئولوژی نـوق گروه‌های نراضی را تحرک بخشیده، و سازمان دهد و از سوی دیگر شرایط ساختی باید بـه تـضعیف کـنترل اجتماعی توسط حاکمه منجر شود.

مجموعه عوامل نوق از سال ۷۵ بـه بـعد مـوجب بسیج منابع مـادی و سـمبولیک گـردید، و مـوجب پیدایش دو خرداد و فرایـندهای پس از آن گـردید. اصلاحات اقتصادی رفسنجانی که بـاعث شـد ارزش پول ملی بیش از ۱۰۰ برابر کاهش یابد نارضایتی‌ها و محرومیت‌های شدید اقتصادی بوجود آورد. اصلاحات اقتصادی او به هیچ روی با توسعه سیاسی و بـازشدن فضای سیاسی و فرهنگی جامعه توامان نشد بنابراین محرومیت‌های شدید سیاسی، اجتماعی و فرهنگی تیز در جامعه گسترش یافت. سرکوب تمامی جریان‌های سیاسی برانداز و انقلابی در داخل و فروپاشی از دوگاه شوروی در عرصه جهانی باعث شد هیچ‌گونه آلترناتیو انقلابی در جامعه به وجود نیاید. نتیجه آن شد که توعی ایـدئولوژی اصلاح‌طلبانه هم در درون چناحی از حاکمیت و هم در میان توده‌های وسیعی از مردم شکل گرفت. کاندیداتوری خاتمی و عرض‌اندام او در برابر رقیب دیگری که تمامی ارگان سنتی حـاکمیت از او پشـتیبانی مـی‌کردند سـبب بسیج و سـازمان‌دهی توده‌های وسیع مردم به نفع خاتمی گـردید. بـی‌گمان جنبش دانشجـویی اعـم از انـجمن‌های اسـلامی و دانشجویان منفرد تقشی برجسته و حیاتی در این بسیج مردمی داشتند. آن‌ها با تبلیغ و ترویج شیانه‌روزی در میان توده‌های مردم آن‌ها را برانگیختند تا را رای‌دادن به خاتمی یک قـدم بـه سـمت آزادی و دمـوکراسی بردارند. نتایج پس از انتخابات باعث شکاف بیش‌تر در جناح حاکمیت و لذا ضعیف هر چه بیش‌تر کـنترل سیـاسی و اجـتماعی گـردیده، و ایـن بـه تـوبه خـود جنبش‌های اجـتماعی بـه‌ویژه جـنبش دانشـجوی را شکوفاتر ساخت.

**برگرفته از نشریه اندیشه جامعه**